اندرزنامهٔ کاوس

قابوس‌نامه از کتابهای معروف‌ومتداول زبان‌فارسی‌است. این کتاب که در نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری تألیف شده مجموعهٔ دستورهائیست که در زندگی هر کس، درهرمنصب وشغلی باشد بکار می‌آید وباین سبب آئینهٔ آداب ورسوم وتمدن ایران درقرن پنجم بشمار می‌رود .مؤلف آنرا می شناسیم که عنصرالمعالی کاوس(بصورت معروف: کیکاوس) بن‌اسکندر بن کاوس (بصورت معروف: کاوس یاقابوس) بوده واین کتاب رابرای‌پسرش گیلانشاه نوشته است .

این کتاب چندبار بچاپ سنگی‌طبع شده ودردسترس مشتاقان قرار گرفته بود و درسالهای اخیر یکبار خلاصهٔ‌آن بتصحیح استاد سعید نفیسی چاپ شد (۱۳۱۰) وبار دیگرمتن کتاب‌بامراجعه بمآخذ معتبر بتوسط‌آقای روبن لیوی درانگلستان بطبع رسید . (۱۹۵۱ میلادی)

اما چند سال پیش نسخه ای ازاین کتاب بدست آمدکه همهٔ مآخذی راکه‌تاآنگاه معتبرشمرده می‌شد باطل وبی‌اعتبار کرد. این نسخه درزمان حیات خود مؤلف نوشته شده وشاید نسخهٔ اصل کتاب بوده است . دارندهٔ این نسخه درتهران بود اما متاع خودرااینجا بخریداران عرضه نکرد.چند دانشمند دلال یا دلال دانشمند اوراق آنرا برداشتند وبطلب خریدار دور دنیا براه‌افتادند.آخرقسمتی‌از کتاب‌را که ازهم گسسته بود موزهٔ سن‌سیناتی امریکا Cincinnati Museum of Fine Arts خرید و قسمت دیگررا Kevorkian Foundation of New york صاحب شد وگویاقسمت سوم هم دارد که هنوز درست معلوم نیست که کجاست ؟

اهمیت این نسخه ازچند جهت است . یکی‌آنکه چون کتابت آن در زمان مؤلف انجام گرفته است می‌توان گمان برد که در آن تصرف کاتبان یاهیچ نیست یابسیار کم است . بنابراین نمونهٔ اصیل ودقیقی ازشیوهٔ‌انشای مؤلف وزبان‌آن عصر بدست می‌دهد . دیگرآنکه کتاب شامل۱۰۹ تصویر رنگین‌است واین‌تصویرهاتدیمی‌ترین سندی است که از نقاشی دورهٔ‌اسلامی بدست مارسیده‌و بسیار نکته‌های تاریك را درتاریخ نقاشی اسلامی‌وخصوصاً نقاشی ایران روشن می کند .

دربارهٔ شیوهٔ نقاشی‌این کتاب که درسبك خود استادانه است‌بایداهل فن بادقت مطالعه کنند واینکار امیدواریم بزودی انجام بگیرد و ازحاصل آن‌آگاه شویم . اما ازاین تصویرها فواید فراوان دیگر می‌توان برد که ازآن جمله‌است:

۱ـ اطلاع ازطرح پارچه های متداول آن‌زمان که درایران‌بافته‌میشده یا ازکشورهای دیگر باین‌سرزمین می‌رسیده‌است.

۲ـ آگاهی ازطرز لباس و کلاه طبقات مختلف‌اجتماع که بمناسبت حکایتهای کتاب با دقت تصویرشده وقرائن بسیار نشان می دهد که درست مطابق بامعمول آن زمان است .

۳ـ طرز ساختمان دکه وبازار وبعضی ازقسمتهای خانه‌ها .

٤ـ اثاثهٔ منزل ازتخت وصندلی وفرش وظرفها ومانند اینها .

٥ـ آداب اجتماعی مانند طرزنشستن‌وتعارف وقرارگرفتن قاضی‌بر مسند ودادخواهان درمقابل او ونظیر این‌امور.

✡✡✡

اما اهمیت دیگر کتاب‌ازلحاظ شیوهٔ انشای آنست . عبارتهای این نسخه باعبارت‌نسخه های دیگر تفاوت دارد وچون دراصالت آن‌شکی‌نیست درساختمان صیغه های فعلی وترکیب جمله وعبارت خصوصیاتی دارد که در خوردقت ومطالعه است وازآن‌فواید بسیار می‌توان برد ونکته‌ها درقواعد زبان فارسی ازآن استخراج می توان کرد .

✡✡✡

این نسخه نخستین بار توسط آقای ریچارد . ن . فرای از معلمان دانشگاه هاروارد (امریکا) در مجلهٔ تحقیقات ادبی باهل فن ودانشمندان معرفی شد ومقالهٔ سود مند مزبور را مجلهٔ « فرهنك ایران زمین» که از انتشارات بسیار خوب وپرفایدهٔ فارسی است ترجمه کرد ودردفتر۲و۳جلد دوم (پائیز۱۳۳۳) انتشار داد .

اخیراً بدستور وتقاضای دانشمند محترم آقای تقی‌زاده ازآن قسمت کتاب که درموزهٔ سن‌سیناتی است فیلم برداری شده وبتهران رسیده است والبته درکتابخانهٔ مجلس‌سنا دردسترس محققان قرار خواهد گرفت‌وشاید آن چاپ عکسی بشود .

✡✡✡

برای‌آنکه خوانندگان سخن ازشیوهٔ انشای این نسخه و تفاوت آن با متن نسخه‌های دیگرآگاه‌شوندمناسب دانستیم که دوحکایت قابوس‌نامه را دراین مقاله با دو روایت که‌یکی ازروی متن نسخهٔ مورد بحث‌ودیگری ازروی متن چاپ روبن لیوی برداشته شده است دراینجا درج کنیم . ضمناً چهارصفحه از کتاب گرانبهای مزبور که شامل همین حکایتهاست و دارای تصویر است گراور می‌شود .

تصویرهای متن کتاب رنگین است ومتاسفیم ازاینکه فیلم رنگین نبود تابتوانیم این گراورها را تا حد امکان مطابق نسخهٔ اصلی چاپ کنیم و خوانندگان ازتماشای آنها بهرهٔ بیشتری ببرند.

☆☆☆

متن نسخهٔ مکتوب در (۴۸۳)

«مردی بود گوسبند دار ورمك های بسیار داشت ، و اوی راشبانی بودی بغایت پارسا ومصلح ؛ هرروز شیر گوسبندان چندانك بودی خود را از کم و بیش وسود وزیان هم چندانك حاصل کردی بنزدیك خداوان گوسبند بردی . آن مرد (چندان) کی شیر بودی آب بروی نهادی وشبان را دادی و گفتی برو بفروش. وآن شبان آن مرد را نصیحت همی کرد پیوسته، واندرز همی دادی کی ای خواجه بامسلمانان خیانت مکن کی هرك بامردمان خیانت کردی عاقبتش نامحمود بود . مردسخن شبان نشنودی وهمچونان آب فرو شیر می کرد ، تا اتفاق را یکی شب این گوسبندان را اندر رود خانه بخوابانیدی وخود بر بالای بلندی رفت و بخفت، وفصل بهار بودی. ناگاه بر کوه بارانی عظیم ببارید و سیلی بخاست و اندرین رود خانه اوفتاد و این گوسبندان را جمله را ببردی . پس شبان بشهر آمد و پیش خداوند گوسبندان رفت بی شیر. آن مرد گفتش کی چرا شیر نیاوردی . شبان گفت : ای خواجه، ترا گفتم کی آب اندر شیر میامیز کی خیانت باشد . فرمان مرا گوش فرا نکردی . اکنون آن آبها کی همه بیها (۰) شیر مردان را بازداده بودی جمله شدندی ودوش حمله آوردندی و گوسبندان تراجمله بپردندی.»

نسخهٔ چاپ روبن لیوی

«شنودم که مردی بود گوسفند ورمهای بسیار داشتی واورا شبانی بود پارسا و مصلح . هر روز شیر گوسفندان چنانکه بودی گرد کردی و بنزدیك خداوند گوسفند بردی . آنمرد همچندانکه شیر بودی آب درآنجا خلط کردی و بشبان دادی و گفتی که برو بفروش و آن شبان آن مرد را نصیحت میکرد وپند می داد که ای خواجه مکن بامسلمانان خیانت که هر که با مردمان خیانت کند عاقبتش نا محمود بود . آن مرد سخن شبان نشنید و همچنان میکرد تا اتفاق یك شب این شبان گوسفندان را در رود خانه بخوابانید وخود بربالای بلندی رفت و بخفت . فصل بهار بود . از قضای خدائی بر کوه باران عظیم ببارید وسیلی بخاست و اندرین رودخانه افتاد و گوسفندان راهلاك کرد. دیگرروز شبان بشهر آمدو پیش خداوند گوسفندان

رفت بی‌شیر. آن‌مرد بپرسید که چرا شیر نیاوردی ؟ شبان گفت : ای خواجه تراگفتم که آب درشیر میامیز که خیانت باشد، فرمان من نکردی اکنون آن آبها که بمردمان بنرخ شیر داده بودی. جمله جمع شدند ودوش حمله آوردند و گوسفندان ترا ببردند . (ص۹۹)»

نسخهٔ مکتوب در (۴۸۳)

« شنودم کی روزی بازرگانی بود برجنب دکان بیاعی بهزار دنیار معامله کردی. چون‌معامله بپایان‌رسیدمیان‌بازرگان وبیاع بحساب قراضه‌یی رز خلاف اوفتادی . بیاع گفت ترا بر من دیناری زرست . بازرگان گفتش دیناری وقراضه بی است.بدین‌حساب اندر، ازبامداد تانماز پیشین سخن‌رفت وبازرگان صداع همی‌نمود وفریاد همی کردواز گفته‌ی خود بهیچ گونه باز نمی گشت ، تا بیاع‌دلتنك شد . ناچار دیناری وقراضه‌یی ببازرگان داد . بازرگان‌بستاند وبرفت . هر که این میدید مرد بازرگان را ملامت‌میکرد.

شاگرد بیاع از پس بازرگان برفت و گفتش ای خواجه ،شاگردانه بده . بازرگان آن دینار وقراضه بدوی داد. کودك بازگشت. بیاع گفت: ای حرامزاده ! مردی از بامداد تا نماز پیشین از بهر طسوجی میدیدی که چی کردی اندر میان جماعتی وشرم نمیداشت . توطمع کردی کی تراچیزی دهد ؟ کودك زر باستادنمود.مردسخت بحیرت‌فروشد. باخود گفت‌سبحان‌الله این کودك خوب روی نیست وعظیم خرداست ، برو ظنی‌نتوان بردن‌بخطا این مرد باین خردنگرشی چرا ایدون کردی . بیاع برائر بازرگان برفت و گفت : یا شیخ ، چیزی‌عجیب دیدمی‌ازتو ، یکی روز میان قومی مرا اندر صداع طسوجی زر تا این هنگام بر نجانیدی و آنگاه جمله بشاگرد مـن بخشیدی . آن صداع چی بودی واین سخاوت چیست ؟

مرد گفتش ایخواجه ، هیچ ازمن‌عجب‌مدار. چون من‌مردی بازرگانم و اندر شرط بازرگانی چنانست کی‌اندر وقت بیع وشری وتصرف‌اگر بیکی درم مغبون گردم چنان‌بود که نیمه‌ی عمر خویش‌رامغبون بوده باشم؛واندر وقت مروت اگر از کسی بی‌مروتی اید چنان‌بود کی برناپاکی اصل خویش گواهی داده باشم (ظ : باشد) پس‌من‌نی مغبونی عمرخویش را خواهم‌ونی ناپاکی اصل خویش را .

نسخهٔ چاپ‌روبن لیوی

« شنودم که‌روزی بازرگانی‌بردکان‌بیاعی بهزار دنیار معامله کرد.

چون معامله بپایان رسید میان بازرگان و بیاع درحساب بقیراطی زرخلاف افتاد. بیاع گفت ترا برمن دیناری زراست. بازرگان گفت دیناری وقیراطی است. درین حساب از بامداد تانماز پیشین سخن رفت و بازرگان صداع می‌نمود و بانك می داشت و ازقول خودهیچ نمی گشت تا بیاع تنك‌دل‌شدودیناری و قیراطی بوی داد. مرد بازرگان زربگرفت و برفت وهر که میدید مرآن بازرگانرا ملامت میکردوچون بازرگان برفت‌شاگرد بیاع از پس او بدوید و گفت ای‌خواجه شاگردانه بده. بازرگان‌این‌دینار وقیراط بوی‌داد. کودك بازگشت بیاع گفت: ای کودك، این مرد از بامداد تانیم‌روزاز بهرقیراطی زر رنج میدید ومیان جماعتی شرم نمیداشت. توطمع کردی که ترا چیزی دهد. کودك زر بنمود. مرد عاجز گشت و باخود گفت: این کودك‌خوب‌روی نیست و سخت خردست بروی بخطاظنی نمی‌توان بردن. این مرد بدین‌بخیلی چرا کرد چنین. بعداز آن‌بیاع مرآن‌بازرگانرا دیدو گفت ای‌خواجه، چیزی عجیب دیدم از تو، یکروز درمیان قومی مرا درصداع قیراطی زرازبامداد تانماز پیشین برنجانیدی و آنگاه جمله بشاگرد من‌بخشیدی، آن صداع‌چه بود واین سخاوت چیست. مرد گفت ای خواجه ازمن عجب مدار کـه‌مرد بازرگانم ودرشرط بازرگانی چنانست کـه در وقت بیع وشری و تصرف اگر بیك درم کسی مغبون گردد چنان بود که‌نیمهٔ عمر مغبون بوده باشدودر وقت مروت‌اگر از کسی بی‌مروتی آید چنان بود که بر ناپاك اصلی خویش گواهی داده باشد. نه مغبونی عمر خواستم ونه ناپاك اصل.»
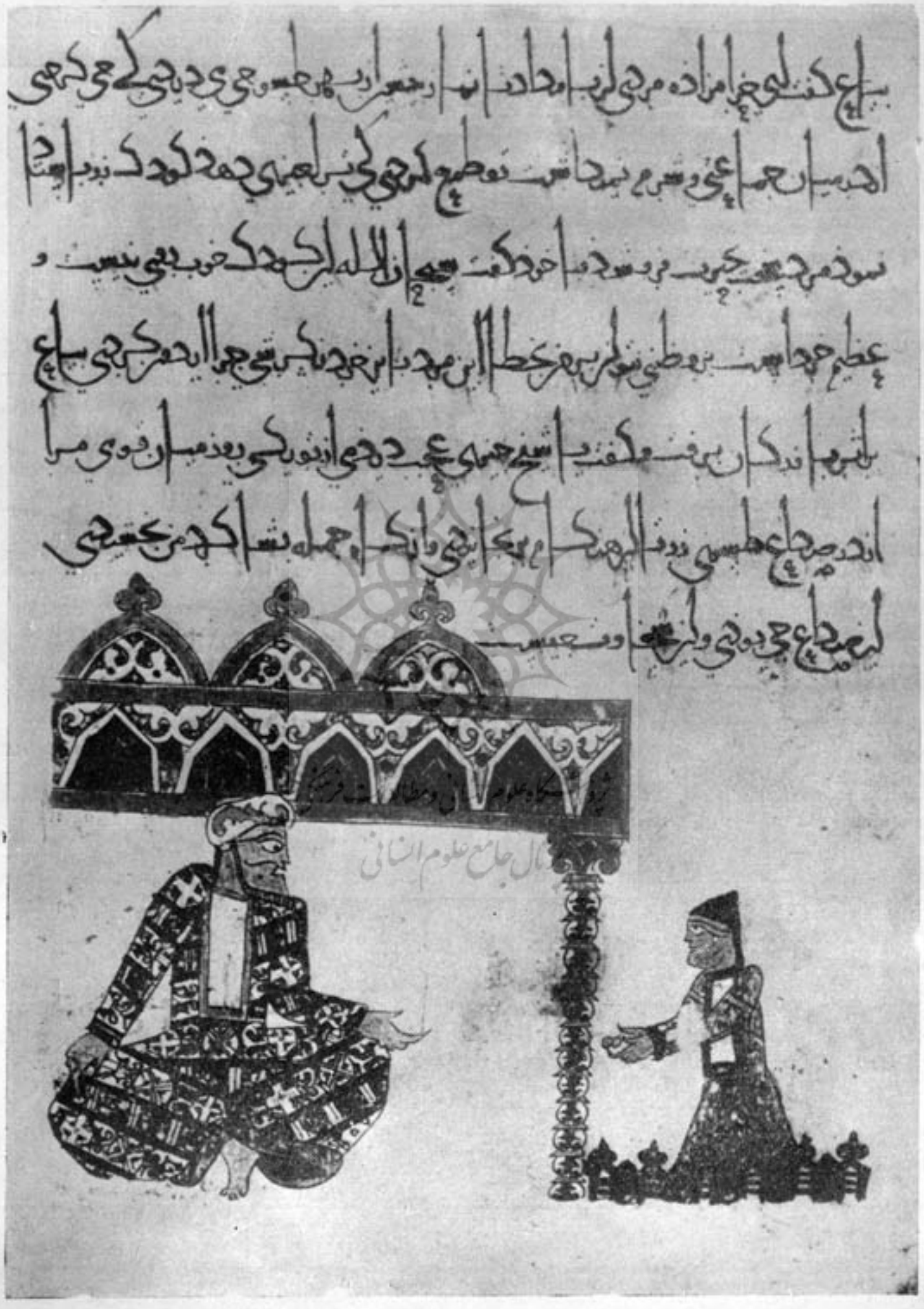
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی